
هبوط در تنهایی شریعتی

www.Shareati.Blogfa.ir

s p e c i a l m a g a z i n e

پدر ، مادر، ما متهمیم!

پدر ... مادر! ... دین تو مذهب تو و همه اعمالی که بنام دین و مذهب انجام می دهی و همه عقایدی که بنام دین و مذهب داری همه اش بیهوده و زیان آور است. به دین معتقدی و دین تو عبارت است از یک نیرویی که تو را از پیش از مرگ غافل می کند و همه دلهره و وسواس و ترس و کوشش و مسئولیت و تلاش تو را متوجه بعد از مرگ می کند.

برای پیش از مرگ (که ما در ذلت و فقر و نیازمندی جان می دهیم) دین تو چه دارد؟ هیچ چیز! ... تو در آتش می سوزی و مردم تو و هم نژادهای تو و مردم جهان و نوع انسان در آتش زندگی می سوزند و تو احساس گرما هم نمی کنی! و بعد شب ها و روزها تمام گریه و اضطراب تو از تصور زبانه آتش قیامت و عذاب پس از مرگ است.

بابا ... مامان ...

من با تو خیلی فرق دارم. خدایی که تو و کسانی مثل تو می اندیشند خدایی است که مسئولیت های تو را، اراده تو را و همه وظیفه های انسانی تو را در این دنیا تکفل می کند و تو با چاپلوسی و نذر و نیاز به آن خدا خودت را از عواقب هر جرمی و جنایتی معاف می بینی. درست مثل زندگی اجتماعی ات، که هر وقت کارت گیر می کند حقه بازی می کنی، یک قانون مالیاتی وضع می شود، یک حکم قضایی و حقوقی از دادگستری برایت می آید این را می بینی، آن را می بینی، تملق می گویی، رشوه می دهی، پول و پارتی فراهم می کنی. دردینت هم همین کارها را می کنی و همچنان که در زندگی اجتماعی با پارتی و پول و با توسل به آدم های متنفذ و نزدیکان، هیچ قانونی تو را از پلیدی و جنایت و حق کشی و مال مردم خوری و خیانت و قانون شکنی باز نمی دارد، همچنین با توسل و شفاعت و جلب محبت و نظر یکی از مقربان و حاشیه نشینان سلطان کائنات، دینت هم تو را در دنیا از خطا و گناهی که خودت هم بدان معتقدی و می دانی - که دینت هم تو را از آنها بر حذر می کند - باز نمی دارد.

قرآنی که تو بدان معتقدی به چه کار ما می آید؟ کتابی برای نخواندن. من نمی دانم در آن چه هست تو هم نمی دانی تویش چیست! از این جهت من کافر و توی مومن هر دو مان همدرس هستیم. منتهی من به آن کار ندارم - چون کتابی که بدرد خواندن نخورد به چه درد می خورد؟- اما تو مرتب می چسبانی به چشمت و سینه ات ، به پهلویت ، به قنذاق بچه ات و به بالش مریضت. تا آنجا که من دیده ام این کتاب

برای تو فقط مصرفش این بوده که : وقتی از در خانه بیرون می آیی چند جمله از آن را به قفل خانه ات پف میکنی. من یک قفل محکم می خرم که اصلا احتیاج به پف نداشته باشد با تکنیک بسته شود نه با پف!! تو برای سلامت و مصونیت جمله هایی از آن را برای خودت می خوانی یا نسخه هایی از آن را به آستر جلیقه ات میدوزی، من می روم واکسن می زنم و از دکتر متخصص نسخه دارو می گیرم . بنابراین به قرآن تو نیازی ندارم! ... تو با آن استخاره می کنی و به جای تصمیم و انتخاب، عمل و قضاوت، فهمیدن و اندیشیدن (که کار انسان و ارزش امتیاز انسان است) ... با کتاب یک نوع شیر یا خط بازی میکنی و لاتاری و بخت آزمایی می کنی. من با اینکه به وحی عقیده ندارم حاضر نیستم به قرآن تا این حد اهانت کنم. اگر هم روزی معتقد شدم که قرآن تو کتاب هدایت است آن را می خوانم تا با اندیشیدن و فهمیدن نوشته های آن، راه خوب و بد را در زندگی پیدا کنم نه با استخاره!

پدر جان من یک دانشجویم اگر کسی با جزوه هایم چنین بازی بکند اوقاتم تلخ میشود! پس اگر من کتابی را که به درد خواندن نمی خورد - ولو نویسنده اش بقول تو خود خدا باشد - رها کردم و به جای آن کتابهایی را گرفتم که بدرد خواندن می خورد ناراحت نشو!

پدر ... مادر!

و امامت را به من یاد دادی و گفتی : امامت این است که پیغمبر بعد از خودش پسر عمویش را به جانشینی خودش رسماً نصب کرد. بعد هم پسران او خود به خود بر اثر وراثت تا دوازده تن (به طور اتوماتیک و بر اساس خویشاوندی با پیغمبر) حاکم بر مردم شدند. بعد هم یک عده شبه محقق های مصلحتی گفتند این امامت ارثی ساخت ایرانی هاست که از روی نظام های سلطنتی- باستانی خودشان کپی کردند! به هر حال می پرسم خوب برای حالا چه فایده؟ اکنون چه کار کنم؟ این عقیده به چه درد من، به چه درد ما و به چه درد بشریت امروز می خورد؟ که ما معتقد شویم که بعد از پیغمبر تا سال ۲۵۰ باید این ۱۲ نفر حکومت می کردند نه آنها که حکومت کردند؟ بسیار خوب، قبول هم دارم، الان چه باید کرد؟ به این انسان کنونی، به این مردم چه می گویی؟ چه فرقی است بین امامت و سایر نظام ها؟ آن کسی که به ابوبکر رای داد رفت. آن کسی هم که به علی وفادار ماند او هم رفت. آنهایی هم که به هیچ کدام وفادار نبودند و به کسان دیگر وابسته بودند آنها هم رفتند و تو همه فکر و ذکرت را این قرار داده ای که حکومت حق مال این ها بود نه آنها. و این همه نسبت به حکومت حق حساسیت داری اما در تاریخ، بعد گفتی این امام ها شخصیت های معصوم متافیزیکی هستند! از جنس من و تو نیستند. این ها "ما فوق انسان هستند" نه "انسان ما فوق". پاکان و مقربانی هستند در درگاه خدا تا در دنیا به آنان توسل جویم و در آخرت از جهنم و حساب و کتاب و عدل الهی نجات پیدا کنیم!

اما پدر، مادر، من به دنبال امامتی می‌گردم که امروز به کار انسان و سرنوشت شوم او بیاید و مردم که همواره به دست حکومت‌های ظلم و جور و تبعیض و استعمار و استثمار و استبداد، قتل عام و قربانی می‌شدند رهایی یابند. برای آنها و برای همه کسانی که به دفاع و نجات آنها می‌اندیشیم و احساس مسئولیت می‌کنیم یک رهبری ای مبتنی بر عدالت و مبتنی بر آزادی و انسانیت بجوییم. امامت تو این طوری نیست. امامت تو یک دوازده نفری است که خود تو از روی شماره ردیف آنها را می‌شناسی!

پدر، مادر، نماز تو یک ورزش تکراری است بدون هیچ اثر اخلاقی و اصلاح عملی و حتی نتیجه بهداشتی! که صبح و ظهر و شب انجام می‌دهی اما نه معانی الفاظ و ارکانش را می‌دانی و نه فلسفه حقیقی و هدف اساسی اش را می‌فهمی. تمام نتیجه کار تو و آثار نماز تو این است که پشت تو قوز درآورد و پیشانی صافت پینه بست و فرق من بی نماز با تو نمازگزار فقط این است که من این دو علامت تقوی را ندارم!.. تو می‌گویی: نماز خواندن با خدا سخن گفتن است. تصورش را بکن کسی با مخاطبی مشغول حرف زدن باشد اما خودش نفهمد که دارد چه می‌گوید؟ فقط تمام کوشش اش این باشد که با دقت و وسواس مضحکی الفاظ و حروف را از مخارج اصلی اش صادر کند. اگر هنگام حرف زدن "ص" را "س" تلفظ کند حرف زدنش غلط می‌شود اما اگر اصلاً نفهمد چه حرفهایی می‌زند و به مخاطبش چه می‌گوید غلط نمی‌شود!

اگر کسی روزی پنج بار و هر بار چند بار با مقدمات و تشریفات دقیق و حساس پیش شما بیاید و با حالتی ملتسانه و عاجزانه و اصرار و زاری چیزی را از شما بخواهد و ببینید که با وسواس عجیبی و خواهش همیشگی خود را تلفظ می‌کند اما خودش نمی‌فهمد که چه درخواستی از شما دارد چه حالتی به شما دست می‌دهد؟ شما به او چه می‌دهید؟ و وقتی متوجه شدید که این کار برایش یک عادت شده و یا بعنوان وظیفه یا ترس از شما هم انجام می‌دهد دیگر چه می‌کنید؟ گوشتان را پنبه نمی‌کنید؟

کجایی پدر مومن من؟ مادر مقدس من؟ وای بر شما نمازگزارانی که سخت غافلید.